

تنهایی، سرآغاز زندگی با دیگران

جنیفر استیت

در دنیای ارتباطات فراگیر امروزی، در اینترنت و فضای مجازی، به ندرت یادمان می‌ماند که فضایی برای تفکر و تأمل انفرادی فراهم کنیم. اما اگر قابلیت خلوت‌گزینی، یعنی توانایی خلوت کردن با خود، را از دست بدهیم، توانایی اندیشیدن را هم از دست می‌دهیم. پیش از این که بتوانیم با دیگران هم صحبت شویم، باید مصاحبت با خود را بیاموزیم.

در سال ۱۸۴۰، ادگار آلن پو از «نیروی دیوانه‌وار» مرد سالخورده‌ای سخن می‌گفت که از بام تا شام در خیابان‌های لندن پرسه می‌زد. یأس جان‌گناه او تنها وقتی به طور موقت تسکین می‌یافت که خود را در ازدحام پراشوب شهرنشینان گم می‌کرد. به قول پو، «او نمی‌خواهد تنها باشد ... جنایت پیچیده و پنهانی باب طبع و استعداد اوست ... او اهل جمعیت است.» همچون بسیاری از شاعران و فیلسوفان سراسر تاریخ، پو بر اهمیت «تنهایی» تأکید می‌کرد. به نظر او، از دست دادن قابلیت خلوت کردن با خود، گیر افتادن در میان جمع، و دست شستن از تکینگی خود و تسلیم شدن به دنباله‌روی فلج‌کننده‌ی افکار، «مصیبتی عظیم» بود. دو دهه‌ی بعد، ایده‌ی خلوت‌گزینی، به صورتی کمی متفاوت، در ذهن رالف والدو امرسون نقش بست: او، به نقل از فیثاغورث، نوشت: «در بامداد خلوت‌گزینید؛ ... تا طبیعت بتواند با قوه‌ی خیال سخن بگوید، زیرا خیال هرگز در حضور دیگران لب نمی‌گشاید.» امرسون خردمندترین آموزگاران را تشویق می‌کرد که اهمیت «اوقات و عادات خلوت» را به شاگردان خود بیاموزند، عادت‌هایی که «تفکر جدی و انتزاعی» را ممکن می‌کند.

در قرن بیستم، ایده‌ی خلوت‌گزینی کانون اندیشه‌ی هانا آرنت را شکل می‌داد. آرنت، مهاجر یهودی-آلمانی‌ای که از نازیسم گریخته و در آمریکا پناه گرفته بود، بخش زیادی از عمرش را صرف مطالعه‌ی رابطه‌ی میان فرد و شهر کرد. به نظر او، آزادی با حیطه‌های خصوصی (حیات نظری) و سیاسی عمومی (حیات عملی) پیوند دارد. به عقیده‌ی او، آزادی صرفاً به معنی توانایی انسان برای خودانگیخته و خلاقانه عمل کردن در حوزه‌ی عمومی نیست. آزادی همچنین مستلزم توانایی اندیشیدن و داوری کردن در حوزه‌ی خصوصی است، جایی که تنهایی فرد را قادر می‌کند تا به کنش‌های خود بیاندیشد و وجدانش را پرورش دهد، از هیاهوی جمعیت بگریزد - و سرانجام صدای اندیشیدن‌اش را بشنود.



در سال ۱۹۶۱، نشریه‌ی نیویورکر آرنت را مأمور کرد تا از محاکمه‌ی آدولف آیشمن، افسر نازی و مأمور هماهنگ‌کننده‌ی هولوکاست، گزارش دهد. آرنت می‌خواست بفهمد چگونه کسی می‌تواند چنین کار شریرانه‌ای بکند. بی‌تردید تنها یک جامعه‌ستیز تبه‌کار می‌توانست در کشتار یهودیان مشارکت کند. اما آرنت از بی‌بهرگی آیشمن از خلاقیت و عادی بودن تمام عیارش شگفت‌زده شد. به نظر آرنت، اعمال آیشمن شریرانه بود اما خودش (شخص او) «بسیار عادی و معمولی بود، و شیطان‌صفت یا مخوف نبود. در او هیچ نشانه‌ای از باورهای راسخ ایدئولوژیک وجود نداشت.» آرنت تبه‌کاری آیشمن (قابلیت یا حتی تمایل او به ارتکاب جنایت) را ناشی از «بی‌اندیشگی» و بی‌فکری وی می‌دانست. آنچه آیشمن را به مشارکت در قتل عام سوق داده بود ناتوانی از درنگ کردن و اندیشیدن بود.

درست همان طور که پوگمان می‌کرد که چیزی شوم و شرارت‌بار در بطن آدم اهل جمعیت نهفته است، آرنت تصدیق می‌کرد که «آدم بیگانه با این مراوده‌ی خاموش (که در آن گفتار و کردار خود را واری می‌کنیم) نگران نیست که با خودش در تعارض و تناقض باشد، و این یعنی هرگز قادر یا مایل نخواهد بود که مسئولیت گفتار و رفتار را بپذیرد؛ او از ارتکاب جنایت هم بیمناک نخواهد بود زیرا مطمئن است که بی‌درنگ آن را از یاد خواهد برد.» آیشمن با تأمل یا خوداندیشی سقراطی بیگانه بود. او نتوانسته بود در خلوت به خود بنگرد. او «حیات نظری» نداشت، و بنابراین فرایند ضروری پرسش و پاسخ را شروع نکرده بود، همان فرایندی که به وی اجازه می‌داد تا معنی چیزها را بررسی کند، و واقعیت را از خیال، صدق را از کذب، و خوب را از بد تمیز دهد.

آرنت می‌نویسد: «بہتر است مظلوم بود تا ظالم، زیرا می‌توان دوست مظلوم باقی ماند اما چه کسی می‌خواهد دوست قاتل باشد و با او زندگی کند؟ حتی یک قاتل دیگر هم چنین چیزی نمی‌خواهد.» منظور آرنت این نیست که آدم‌های بیگانه با تفکر هیولا هستند یا این که خوابگردهای غمگین دنیا قتل را به خوداندیشی در خلوت ترجیح می‌دهند. آیشمن به آرنت نشان داد که جامعه فقط در صورتی آزاد و دموکراتیک است که افرادش بیاندهند - و اندیشیدن فعالیت است که محتاج خلوت‌گزینی است. آرنت عقیده داشت که «زندگی با دیگران از زندگی با خود آغاز می‌شود.»

ممکن است پرسیم اگر در خلوت خود، تنها و بی‌کس شویم چه؟ آیا این خطر وجود ندارد که به افرادی منزوی و بی‌بهره از لذت‌های دوستی تبدیل شویم؟ فیلسوفان از دیرباز تمایز دقیق و مهمی میان «خلوت‌گزینی» و «تنهایی» قائل شده‌اند. افلاطون در کتاب **جمهوری** (حدود ۳۸۰ قبل از میلاد) با نقل حکایتی اخلاقی نشان می‌دهد که سقراط از فیلسوف گوشه‌نشین تجلیل می‌کند. در تمثیل غار، فیلسوف از ظلمت پناهگاهی زیرزمینی - و از مصاحبت دیگر آدمیان - به روشنایی تفکر عمیق می‌گریزد. فیلسوف تنهاست اما بی‌کس نیست، و با جهان و خویشتن خویش دم‌ساز می‌شود. در خلوت، سرانجام صدای گفت‌وگوی خاموش «خود با خویشتن» به گوش می‌رسد.

آرنت، هم‌نوا با افلاطون، می‌گوید: «اندیشیدن، از منظر هستی‌شناختی، فعالیتی انفرادی اما نه در تنهایی است؛ خلوت وضعیتی انسانی است که در آن با خودم مصاحبت و معاشرت می‌کنم. تنهایی وقتی رخ می‌دهد... که تنها و بی‌همدمم» اما می‌خواهم همدمی بیابم و نمی‌توانم. در خلوت، آرنت هرگز محتاج و آرزومند یار و همدم نبود زیرا هیچ‌گاه واقعاً تنها نبود. خویشتن خویش او دوستی بود که با وی گفت‌وگو می‌کرد، همان صدای خاموشی که پرسش حیاتی سقراطی را می‌پرسید: «منظورت چیست وقتی می‌گویی...؟» به قول آرنت، خویشتن خویش «تنها کسی است که هرگز نمی‌توانیم از او بگریزیم - مگر این که از اندیشیدن دست برداریم.»

در این زمانه، نباید هشدار آرنت را از یاد برد. در دنیای ارتباطات فراگیر، جهانی که در آن می‌توان همیشه و بی‌درنگ در اینترنت ارتباط برقرار کرد، به ندرت یادمان می‌ماند که فضایی برای تفکر و تأمل انفرادی فراهم کنیم. هر روز، صدها بار صندوق پستی الکترونیکی خود را واری می‌کنیم؛ هر ماه هزاران پیامک می‌فرستیم؛ به طور وسواس‌آمیزی توئیتر، فیسبوک، و اینستاگرام را مرور می‌کنیم، زیرا بسیار مشتاقیم که همیشه با همه، خواه دوستان نزدیک و خواه آشنایان تصادفی، ارتباط داشته باشیم. در این شبکه‌ها دنبال دوستان دوستان، عشاق قبلی، آدم‌های عمدتاً ناآشنا، و آدم‌های بی‌ربط می‌گردیم. ما همیشه در طلب همدم‌ایم.

اما آرنت به ما یادآوری می‌کند که اگر قابلیت خلوت‌گزینی، یعنی توانایی خلوت کردن با خود، را از دست بدهیم، توانایی اندیشیدن را هم از دست می‌دهیم. در این صورت، میان جمعیت گیر می‌افتیم. به قول او، «مجنوب کارها و باورهای دیگران» می‌شویم: در قفس دنباله‌روی بی‌ملاحظه اسیر می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم «درست را از نادرست، و زشت را از زیبا» تمیز دهیم. خلوت‌گزینی نه تنها حالتی ذهنی است که برای پرورش خودآگاهی و وجدان فردی ضرورت دارد، بلکه تمرینی است که فرد را برای مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی آماده می‌کند. پیش از این که بتوانیم با دیگران هم‌صحبت شویم، باید مصاحبت با خود را بیاموزیم.

برگردان: عرفان ثابتی

جنیفر استیت دانشجوی رشته‌ی تاریخ فلسفه در دانشگاه ویسکانسن - مدیسون آمریکاست. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی اوست:

Jennifer Stitt, 'Before You Can Be with Others, First Learn to Be Alone,' *Aeon*, 11 July 2017.